

به نام خدا

## نعش گل سرخ در تهاجم گل‌های بدی

گلی رفیع زاده

حسرت سالهای دور بر اعماق وجودمان رخنه کرده است و هیچ کس را دغدغه آن نیست که باغچه زیبای عشق فراموش شده و دیگر توان باز پس گیریش نیست. حیاط خانه ما دارد با مرگ تدریجی خود به ناکجا آباد می رود و کسی به فکر گل‌های سرخ هویت نیست. بافت های تاریخی چه سخت به تاراج رفته اند و شاخصه های شناخت با عینیت تطبیق نمی نماید. اصول زمینه گرایی و منطقه گرایی همچون دیگر مسایل به بازی گرفته شده و از آنهمه ارزشهای کهن فرهنگی که تنها در بستر ابنیه سنتی ادراک می شود، چیزی باقی نمانده است و معماری اصیل گذشته در انتهای هستی خود قرار دارد و تنها خاطرات گل سرخ در قصه های نیاکان شنیده می شود.

همه چیز از دست رفته است و همه چیز دارد بر باد میشود و سایه های شوم تهاجم بر سر ماست. چگونه میتوان از زندان مدرنیته و پس از آن عبور نمود و به طور همزمان از ترکیب اندوخته ها (تجربه) و ساخته ها (خلاقیت) بهره برد و نشانه های آشنای شکلی و تصویری را بر نهاد معماری تزریق نمود، تا تعاملات اجتماعی در جامعه ایجاد گردد. ادبیات، پیوند زیبای هنری و قرابت درد آور سالهای بی هویتی را بیش از هر هنری بر نهاد جامعه تزریق می کند و رازهای موهش بشری را تا عمق وجود می کاود. نگاه تلخ مدرنیته شهری و ورود به جغرافیای نامکان بی هویتی را مرور کرده و میتواند به یک نسلی ایمان جدید به خویشتن ببخشد.

نقد مدرنیته شهری، خاستگاه و معرفی آن را میتوان در شعرها و رمانهای نویسندگان بزرگ جهان مشاهده نمود. بودلر و بالزاک در مورد پاریس، داستایوفسکی در پیرامون سن پترزبورگ، آلتوسر و جویس در زمینه نیویورک، میلان کوندرا در معرفی معماری کیچ آلمان و در ایران نیز فروغ، شاملو، اخوان، ایرج و سهراب قدم های شایسته ای در این زمینه برداشته اند. این شاعران را باید چهره‌های تماماً مدرن و نماینده‌ای تام از دوران گسستن شعر از کارکرد خنیاگری دانست. در شرایطی که به قول والتر بنیامین شاعر غنایی دیگر نماینده‌ی نوع شاعران نیست و صرفاً نماینده‌ی یک ژانر ادبی شده است. جایی که شعر چهره‌ای تخصصی می‌گیرد و شعر غنایی در مواردی نادر با تجربه‌ی خوانندگان سازگار است؛ دیگر شعر به قول برتولت برشت خون است و رسالتی دیگر گونه دارد.

روزگار ما در شعر فروغ فرخ زاد چه زیبا جلوه میکند:

کسی به فکر گلها نیست / کسی به فکر ماهیها نیست / کسی نمیخواهد / باور کند که باغچه دارد میمیرد / که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است / که ذهن باغچه دارد آرام آرام / از خاطرات سبز تهی می شود / حیاط خانه ی ما تنهاست.(فروغ فرخ زاد، ۱۳۴۱)

اگر چه شعر فروع مضمونی اجتماعی، اما به زیبایی بر غم نامه هویت معماری هم تطبیق می یابد. کسی به فکر شهر نیست، کسی به فکر معماری نیست، کسی نمیخواهد باور کند که شهر دارد میمیرد، که قلب معماری در زیر آفتاب ورم کرده است و ذهن شهر دارد آرام آرام از خاطرات سبز تهی می شود، حیاط خانه ی ما تنهاست ..... و بالطبع معماری و شهر نیز در تنهایی خود اسیر است.

نبود معماری با ارزش کهن و حسرت بازگشت به سالهای دور، منجر به عدم تطبیق آن با شاخصه های شناخت هویت می شود. معماری و شهر نیز همچون خانه و خود انسان در زندان مدرنیته اسیر است. معماری با هویت گذشته رو به نابودی است و از آنهمه

انرژی و اینار، تنها گلهای اهریمنی باقیمانده است و معدود گل های سرخ باقیمانده باغ ما در حال به یغما رفتن است. مد و ابتذال باغچه کوچک ما را به انحراف کشانده و گل های اهریمنی کیستی باغ را به سخره گرفته اند. هستی شناسی سایت به یغما رفته و مسیر خانه دوست گم شده است. به ناگاه شعر ایرج جنتی عطایی در نظرم مرور گردید. باغبان در غم از دست دادن آخرین سرخ گل خود به سوگ نشسته است.

باغبان پیر گریان شیبخون خورده گفت / بی تو ای غنچه گل سرخ شهید / همه گل- هایم گل حسرت شده اند و نسیم بوی بی باوری و تسلیم ، بوی تن / دردادن دارد / خاک اگر خاک کرامت باشد، دهن باغ پر از فریاد است / و درخت، سرخی کینه گل را می- سراید با خشم / کاش ای کاش / باز در باغ گل سرخی بود / باغبان، بر سر نعش گل سرخ نشست / گل سرخ / آخرین سرخ- گل خون آلود / گل شهید نعره باغستان / گل سرخ، تیرباران شده جوخه یخ / زیر رگبار زمستانی شب، خواب آزادی رویش می- دید / قلب سبز گل سرخ با صدای خونین در شب باغ سرود / از شب زرد زمستان تا سحر / سحر سرخ بهار، فاصله فریاد است / تا گل سرخ شدن راهی نیست / میتوانی / میتوانی گل سرخی باشی / باغبان اشکش را با پر شال چهل- تکه زدود.(جنتی عطایی، ۱۳۵۸)

اگر چه شعر ایرج جنتی عطایی مضمونی سیاسی دارد، اما با از دست دادن آخرین بناهای با ارزش معماری و ته مانده های نجابت و اینار معماری سنتی در هجوم زمستانی مدرنیته و جغرافیای نامکان تطبیق می یابد:

از معمار پیر گریانی سخن میگویند که با حسرت، آخرین بناهای سنتی و با هویت را نظاره گر است و معتقد است بی غنچه معماری سنتی، همه گل هایش گل حسرت شده اند. خاک دیگر خاک کرامت نیست، او به مثابه معماران فرهیخته غم نامه ته مانده های سنت را با خشم میسراید. و آرزو می کند کاش باز در شهر گل سرخ معماری با هویت بود. آخرین سرخ گل خون آلود با هویت معماری تیرباران شده است و معماران بر سر نعش معماری سنتی نشسته اند و آخرین گل سرخ معماری باغ نوید می دهد که:

میتوان گل سرخ معماری با هستی شناسی با هویت ایجاد کرد.

هویت کیستی هر چیزی و در بر گیرنده شاخصه های شناخت آن است. در برابر ماهیت که چیستی است. موضوع هویت انسان و شناخت خویش همواره به عنوان بنیاد تفکرات انسان مطرح بوده است، که نمونه بارز آن را در کلام معروف سقراط «خود را بشناس» در نظرات دکارت «من می اندیشم، پس هستم» و در راس آنها و در حدیث معروف « من عرف نفسه فقد عرف ربه» می توان به عنوان شاهد ذکر نمود هویت به معنای تشخیص هستی، وجود و آنچه موجب شناسایی شخص است، می باشد. ملاصدرا معتقد است: هویت هر موجودی عبارت از نحوه خاص وجود اوست، در انسان هویت واحده است که در آمیخته به شئون مختلف می شود افراد انسانی را مشخصاتی هست که به واسطه آنها از دیگری متمایزند و تا آخر عمر وحدت شخصیت در آنها باقی است و به آن هویت گویند. بنابراین هر فردی، اثری و بنایی دارای هویت است. (پناهی، ۱۳۹۷: ۵۶) در نگاه سنتی هویت انسان مقدم بر وجود اوست و در نگاه مدرن وجود انسان مقدم بر هویت او، لذا زیستن انسان سنتی در این جهان آمیخته با ریاضت ها، رعایت ها، خودداری ها ، و بردباری های اوست. او میداند که غایت او فراتر از قلمرو ناسوتی است، که به او داده شده است تا بر آن حکومت کند.

بی هویتی به معنای سلب هرگونه امکان تشخیص، مفهومی است که در دنیای واقعی و با توانمندی های مادی حاکم بر آن، شاید هیچ گاه به صورت مطلق نمود نباید. (قاسمی اصفهانی، ۱۳۸۳: ۷۷) و هویت یابی انسان با یک مکان این فرض را به وجود می آورد که مکان واجد شخصیت است. به این معنا که ویژگی هایی وجود دارد که یک مکان را از سایر مکانها متمایز می سازد و به یک مکان، وجودی یکتا با روح مکان می بخشد و هدف اصلی معماری طبق آن تعریف شده است. (ابل، ۱۳۸۷: ۲۶۷)

شولتز هویت فردی را چنین تعریف نمود: « در هر کالبدی در خود حسی از گوشه گیری و انزوا هنگامی پدیدار می شود که تک و تنها به ماوا و مسکن خود در می گذریم، در واقع خود را در کاشانه می یابیم. در خانه است که ما در جهان آن گونه که هستیم

معنی پیدا می کنیم و سکنی گزینی تعریف می شود.» (شولتز، ۱۳۸۶: ۴۶). مکانی که فاقد نشانه های آشنای شکلی و تصویری باشد، هویت کم رنگی خواهد داشت و خوگیری با آن ممکن نخواهد بود (شولتز، ۱۳۸۶: ۴۹).

روزگاری را به یاد آوردم که پدر بزرگ با حسرتی هزار ساله سخن میگفت: گلهای سرخ باغ به تاراج رفته بود... و جایش را گلهای اندوه گرفته بود. دیگر مدت هاست که سایه های شوم گل های اهریمنی بر سر ماست. او به ناگاه شعری از بودلر خواند، گلهای بدی (اهریمنی):

بنگر سالهای مرده را / معقول باش ای درد من، و اندکی آرام تر گیر / تو شب را می طلبیدی و او هم اکنون فرا می رسد / جوئی تیره، شهر را دربر می گیرد / کسانی را آسایش می آورد و کسانی را تشویش. / ای مرگ! / ای ناخدای پیر! / اینک گاه رفتن! / بیا تا لنگرها بر کشیم! / این سرزمین بر نمی انگیزد جز ملال (بودلر، ۱۳۹۴).

بودلر از سالهای آتی به سالهای مرده اشاره میکند و اینکه چگونه شب هم اکنون فرا رسیده است و جوئی تیره، شهر را دربر گرفته است. گروهی در سایه مدرنیته به آرامش میرسند و گروهی دیگر را تشویش فرا میگیرد. وی مرگ خویش را طلب میکند که این سرزمین جز ملال دست آوردی ندارد. نگاهی دوگانه و گاهی تلخ بر مدرنیته شهری به بهترین وجهی متجلی است. بودلر با نگاه عمیق و موشکافانه خود، از محله ای قدیمی نوستالژیک تصویری سینماتیک می دهد:

«بر پهنای خیابان پیر / که بر فراز پنجره های خانه هایش / فرو آویخته کرکده هایی که فرو می پوشند / هرزگی های پنهان را / - آن دم که خورشید / با مشت های گره کرده ی خویش / فرو می کوید بر سر شهرها / روستاها / و طغیان می کند بر بامها، گندمزارها / می لغزد گام هایم بر سنگفرش واژه ها / و به روی در می افتم در ابیاتی / که در خواب خود می پرورند / رویای روزگاران باستان را.» (بودلر، ۱۳۹۴)

وی بی هویتی را بر پهنای خیابانی پیر توصیف میکند که پنجره های خانه هایش دارای کرکده هایی است که هرزگی های پنهان را می پوشانند و از خورشیدی نام میبرد که بر سر شهرها و روستاها طغیان می کند و حس نوستالژیکی از رویای روزگاران باستان ارایه می دهد. که دیگر دچار در صدی از بی هویتی شده است.

هویت با شاخصه های شناخت و خاطرات ذهن شکل می گیرد. هرچه عینیت با خاطرات ذهنی تطبیق نماید. معماری تحصیل شده بیشتر دارای هویت می شود برای شناختن و کشف هویت در معماری بهتر است از روش فوکو در شناخت بیماریها بهره گرفت. به تعبیر میشل فوکو برای شناختن فرد سالم ابتدا باید بیماریها شناخته شوند. (پناهی، ۱۳۹۷: ۵۶) رم کولهاس بود که در مقدمه کتاب معروفش (کوچک، متوسط، بزرگ، خیلی بزرگ) در خصوص (شهر عام) می نویسد از دست دادن هویت معمولا زبانی جبران ناپذیر تلقی می شود. اما به مقیاسی که هم اکنون شهرها هویت خود را از دست می دهند. باید معنایی به آن مرتبت باشد. راستی مضرات هویت در چیست و مزایای بی هویتی در چه؟ چه می شود اگر روند از دست رفتن هویت شهرها یا هموژنیزه شدن آنها که به ظاهر اتفاقی است، از سر قصد صورت گیرد؟ (مزینی، ۱۳۷۶: ۶۷) هویت توسط محیط طبیعی و واکنش های افراد در مکانهایی که آنها ساکن هستند شکل گرفته است و تغییرات آنها را بهم وابسته می کند. هویت حلقه اتصال زنجیر باورها و عقاید هر فرد معنای گذشته و حال اوست. سیمای شهری بی هویت کنونی حاصل انحطاط فرهنگی امروز است زبان معماری کنونی زبانی کثرت گراست که در آن فردیت گرایی و خود محوری وجه غالب است.

کیفیت معماری مکان ها و طرح کالبدی یکی از عوامل محیطی موثر در حس تعلق به مکان و کاربران است. این تاثیر مستقیم یا جبری نبوده، بلکه به صورت عاملی ادراکی با ایجاد تصاویر ذهنی و تسهیل برخی فعالیت ها بر استفاده کنندگان تاثیر می گذارد. طرح کالبدی مکان ها با القا زیبایی و هویت و تسهیل روابط اجتماعی، فعالیت ها و ایجاد رضایتمندی در کاربران بر شکل گیری نسبی حس تعلق به مکان موثر است (فلاح، ۱۳۸۵). سرعت تغییرات محیطی در کلان شهرها آنچنان است که هر آن ممکن است چیزی که به آن دل بسته ای یا به آن احساس تعلق می کنی دود شود و به هوا رود یا چهره دیگری به خود گیرد. در این

شرایط که تعلق و دلبستگی به چیزی ثابت غیرممکن است، مبدائی ساکن برای شهرنشین وجود ندارد و از این رو همیشه در زندگی روزمره خودش هم احساس دورماندگی و هجرت می‌کند.

شارل بودلر شاعر و منتقد هنری جنجالی پارسی نخستین کسی بود که اصطلاح مدرنیته را به کار برد. شارل بودلر پیام آور مدرنیته به شکلی روز مره با معضل تغییر مدرنیته شهری، دست و پنجه نرم میکرد. او پیشتر کناره جویی از سنت را در آثارش ارایه داد. (هاراوی، ۱۳۹۲: ۳۱) بودلر با بیان اهمیت جایگاه مدرنیته و پرداختن به مولفه شهر به عنوان عضوی جدا نشدنی از جامعه مدرن در اشعارش پرداخت. شاعر در عمق دوگانگی که اساس گلهای بدی را تشکیل میداد، به شهر مدرن مینگریست و ضمن تحسین شهر مدرن، نشانه‌های انحطاط را در آن می‌یافت.

امروزه نابسامانی‌های هویتی تهدیدی برای بقا و پایداری کالبدی محسوب می‌شود. عدم وجود پیوندهای اجتماعی مردم نظیر دلبستگی، تعهد، مشارکت و باور تهدیدی را برای بقا و پایداری کیفیت محیط‌های شهری و معماری در بافتهای جدید بوجود می‌آورد. از بین رفتن کالبد شهری در برگیرنده اندیشه‌ها، باورها و فعالیتها می‌باشد که در شهرسازی مدرن با اجزای تکراری و پروژه‌های کلان مقیاس آن به چشم نمی‌خورد. شهر بی‌شناسه شهری بدون تاریخ و بدون هویت است، چون عامل محدود کننده و مقاوم در برابر تغییر و تمرکز طلب و متعلق به گذشته است اما در عین حال سیر سلوک شهر را نفی نمیکند. عدم وجود سیما و چشم انداز، نظم فضایی، رویداد، خاطره، جهت‌گیری و یگانه‌پنداری در بافتهای شهری امروزی پیوسته هجرتی دائم با خود به همراه دارد، که می‌تواند تمام ارزشهای میراث فرهنگی شهروندان را از بین ببرد.

طبق نظریه شولتز « اتمسفر هر مکانی با یک فرم یکپارچه و انسجام فضایی تناظر برقرار می‌کند و تک تک عناصر این مکان به یاری این کلیت متناظر توصیف و شناخته می‌شوند. مکانی که فاقد نشانه‌های آشنای شکلی و تصویری باشد، هویت کم‌رنگی خواهد داشت و خوگیری با آن ممکن نخواهد بود» هویت معماری را همان ارزش‌هایی رقم می‌زند که تنها در بستر ابنیه سنتی ادراک می‌شود چرا که معماری به آن دلیل شکل می‌گیرد تا ارزشها را در خویش پیروانند و صورتی کالبدی بر آنها متصور شود. معماری و شهرسازی واجد رسالتی است تا ارزشهای کهن فرهنگی را در دورن ذات خویش پاس دارد و بر این اساس عنصری هویت بخش به ساختار فرهنگی شمرده شود، چنانچه التزام همگونی و هویت و معماری در آثار جهان مشاهده می‌شود. عدم وجود پیوند در بافتهای شهری امروزی مکانهای جدید امروزی و زندگی مدرن برای انسان به عزلت و تنهایی وی ختم خواهد شد. پارسی قرن نوزدهم، با تحولاتی که چه در کالبد خود در دوره‌ی هوسمان و چه در زندگی اجتماعی‌اش پس از شکل‌گیری کمون‌ها و انقلاب فرانسه گذراند، یکی از اولین نمونه‌های این دست کلان‌شهرها بود که روزبه‌روز چهره عوض می‌کنند. این سرعت تغییرات، در ابتدا امری شوک‌آور بود. در همین فضای شوک و تحولات است که شارل بودلر، پیامبر شعر مدرن می‌شود. در فضایی که همه چیز تغییر کرده است. بلوارها و خیابان‌ها روزبه‌روز محله‌های تاریخی را از هم می‌درند و دکان‌های شیک و کافه‌های پرزرق‌وبرق و پیاده‌روهای پرتدد جای آن را می‌گیرند.

بودلر را باید چهره‌ای تماماً مدرن و نماینده‌ای تام از دوران گسستن شعر از کارکرد خنیاگری دانست. او شوک مدرنیته شهری را بیش از پیش احساس می‌کند و راه مواجهه با این شوک راهی شبیه همراهی و ناهمدلی است که در یک کلمه می‌تواند خلاصه شود: «پرسه». پرسه‌زن کسی است که در شهر قدم می‌زند و مناظر هراس‌آور را می‌نگرد ولی با فاصله‌اش را از آن حفظ میکند. کسی است که در جهنم قدم می‌زند. عذاب و حرارت را با تمام وجود حس می‌کند اما از آن رو بر نمی‌گرداند. بودلر دقیقاً شاعر همین پارسی است و شاعر اسطوره‌های دوزخی. با زبانی فاخر و آرکائیک، در قعر جهنم و پلشتی ایستاده و به سلوک بدون توقف ادامه می‌دهد. جایی در همان مجموعه‌ی «گل‌های دوزخی»، در شعری که به هوگو تقدیم کرده است، پارسی را چنین تصویر می‌کند:

«پارسی دگرگون گشته است/ آری/ لیک اندوه ژرف من همچنان پابرجاست!/ قصرهای نو، داربست‌ها/ ستون‌های سنگی،  
کوچه‌های پیر؛/ همه برای من تمثیلی است/ و خاطرات عزیزم/ سنگین‌ترند اینک ز صخره‌ها/ زین سان در برابر لوور/ یکی

تصویر / پریشان می کند مرا: / می اندیشم به قوی سترگ خویش / با حرکات جنون آمیزش / که شکوهمند است و مضحک / چونان مردی در تبعید / و خود طعمه ای است / لای دندان های حسرت! »

در سراسر شعر فقدان بازیگر اصلی است. هرچه بار فقدان گسترده تر شود، وزن خاطرات هم از صخره ها سنگین تر می شوند. اما بودلر به ماهیت تصاویر و خاطره اش مسلط است. داربست های ساخت و ساز و قصرهای نو هم به نظام تمثیلی او راه می یابند. این خصلت پرسه است؛ قدم زدن و همراه شدن، دزدگی و فاصله گذاری بودلر است که اولین بار از «فلانور» یا همان پرسه زن می سراید و والتر بنیامین چنین توضیح می دهد، که پرسه زنی، یگانه راه مواجهه ی آگاهانه با کلان شهرها و شوک های آن است. انسان در شعر بودلر همواره با کمال میل در تبعید و هجرت است. سوژه ای است که سالک راه های پوچ و بی انتهاست (طهماسبی، ۱۳۹۷: سایت آوانگارد).

برای درمان بافت های بی هویت رعایت نکات بسیاری لازم است تا گل سرخ هویت را از مرگ نهایی نجات دهد: نیاز عبور از مد و ابتذال، رجوع به هستی شناسی سایت، شناخت عمیق کیستی و استنتاج شاخصه های شناخت، تطبیق هر چه بیشتر عینیت با شاخصه های شناخت، رهایی از زندان مدرنیته و پس از آن، رعایت اصول زمینه گرایی و منطقه گرایی، ترکیب اندوخته ها (تجربه) با ساخته ها (خلاقیت)، ایجاد پیوندهای اجتماعی مردم نظیر دلبستگی، تعهد، مشارکت و باور جامعه، داشتن نشانه های آشنای شکلی و تصویری، پرورش ارزشهای کهن فرهنگی که تنها در بستر ابنیه سنتی ادراک می شود و در نهایت عبور از منجلاب گلهای بدی بودلر، شکوفه کردن گل سرخ ایرج در مسیر خانه دوست سهراب و نجات حیاط خانه فروغ از تنهایی، میتواند معماری و شهرسازی ما را از بی هویتی نجات دهد.

از شب زرد زمستان تا سحر / سحر سرخ بهار، فاصله فریاد است / تا گل سرخ شدن راهی نیست / می توانی / می توانی گل سرخی باشی.

منابع و ماخذ:

- ابل، کریس (۱۳۸۷) معماری و هویت، ترجمه فرح حبیب، انتشارات دانشگاه آزاد، چاپ اول.
- برمن، ماشال (۱۳۸۴) تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهاد پور، نشر طرح نو، چاپ پنجم
- بنیامین، والتر (۱۳۷۷)، «درباره ی برخی مضامین و دست مایه های شعر بودلر»، ترجمه ی مراد فرهاد پور، ارغنون، ش ۱۴.
- بودلر، شارل (۱۳۹۴) مجموعه اشعار شارل بودلر «گل های دوزخی» ترجمه نیما زاغیان، نشر نگاه، چاپ اول
- پناهی، سیامک (۱۳۸۷) معماری و سینمای معناگرا، نشر عصر کنکاش، چاپ اول.
- جنتی عطایی، ایرج (۱۳۵۸) سیاه مشق، شعر و دکلمه: ایرج جنتی عطایی، آهنگ: واروژان.
- شولتز، کریستین نوربرگ (۱۳۸۶) معنا در معماری غرب، ترجمه مهرداد قیومی بید هندی، انتشارات فرهنگستان هنر.
- طهماسبی، فراز (۱۳۹۷) شهر و خاطرات رونده: درباره بودلر، پاریس و هجرت مداومش در یک شهر، سایت آوانگارد، فرخ زاد، فروغ (۱۳۴۱) تولدی دیگر، نشر مروارید، چاپ اول
- فلاحت، محمد صادق (۱۳۸۵) مفهوم حس مکان و عوامل شکل دهنده آن، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۲۶.
- قاسمی اصفهانی، مروارید (۱۳۸۳) اهل کجا هستیم؟ انتشارات روزنه.
- مزینی، منوچهر (۱۳۷۶) از زمان و معماری، نشر مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۲) پاریس پایتخت مدرنیته، ترجمه عارف اقوامی مقدم، نشر پژواک، چاپ اول.